

دفاع نماید. میزان اتقان و اعتبار علمی هر نوشته است که مشخص می‌کند آیا کمبود و نیازی معرفتی را جبران کرده است یا خیر؟ پاسخ به این پرسش به قضاوت خوانندگان اثر مربوط می‌شود زیرا هر محقق و متفکری طبعاً به تصور اینکه آورده‌ای معرفتی را در اختیار می‌نهد، اقدام به نگارش و نشر اثر خود می‌کند.

در مقام بیان التزام به عدالت و ارزشمندی آن، «نظریه ارزش اخلاقی فراگیر و خودبسنده عدالت» را طرح کرده‌اید. در این نظریه، عدالت به خودی خود و مستقل از تبعات آن در واقعیت، بایسته فرض شده است. از این بایستگی و خودبستگی، چنین برداشت می‌شود که هیچ اصل دیگری نمی‌تواند موجب تعطیل یا تحدید عدالت در یک جامعه قرار بگیرد و مثلاً نمی‌توان آن چنان که آزادی را در شرایطی، به قیودی مشروط می‌کنیم، عدالت را نیز مشروط به شروطی سازیم. اما آیا این بایستگی و خودبستگی، در مقام تجویز (سلبی یا ایجابی) نیز مداخله‌ای در روند و چگونگی تحقق عدالت در یک نظم اجتماعی خاص دارد؟ به بیان دیگر اینکه عدالت یک ارزش فراگیر خودبسنده است، کدام دلالت و نتیجه‌ی سیاستی (Policy) را برای حکمرانان در مسیر تحقق عدالت، در پی می‌آورد؟

از منظر حکمرانی، این نظریه دو دلالت و الزام روشن را در پی دارد: یکی به قلمرو و جغرافیای توان الزام‌آوری عدالت مربوط می‌شود و دیگری به عدم امکان به محاق بردن و مغفول نهادن اهتمام به عدالت و رفع ظلم به بهانه توجه به مصالح و ارزش‌های خارج از حریم عدالت مربوط است. دلالت نخست آن است که در فضای حکمرانی و اداره کلان جامعه، مرجعیت ارزشی و توان الزام‌آوری عدالت، منحصر و محدود به قلمرو خاصی نظیر دادرسی و محاکم قضایی یا توزیع عادلانه دستمزد یا توزیع عادلانه رفاه نبوده و در تمامی نهادهای قدرت سیاسی، کلان‌ساختارهای حیات جمعی، مناصب و امتیازات و فرایندها و قوانین و مقررات، اهتمام به عدالت و رفع ظلم و بی‌عدالتی یک اصل الزام‌آور است که بایستی در فرایندهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، تقنین و اجرا و نظارت، مرجعیت داشته باشد و نقش‌آفرینی عدالت در عرصه حکمرانی به قلمرو محدود و خاصی نظیر توزیع برخی مواهب و امکانات فرو کاسته نشود. دلالت و خروجی دوم این نظریه در عرصه حکمرانی توجه دادن به این نکته است که عدالت، ارزشی مطلق و غیرمشروط است؛ از این رو بی‌عدالتی تحت هیچ عنوانی و به هیچ بهانه‌ای قابل رواداری نیست.

شما معتقد هستید که عدالت، ذاتاً و به طور واقعی و فارغ از دخالت هرگونه قرارداد، یا جعل و اعتبار، ارزشمند است. از سوی دیگر، بر این باور هستید که استقرار عدالت اجتماعی، تنها در ساحت اداره کلان جامعه، ممکن خواهد بود و ساحت روابط فردی جوابگوی آن نیست. با توجه به اینکه تشکیل یک حکومت، خود مستلزم مداخله نحوی جعل و قرارداد است؛ می‌توان فرض کرد که در سلسله مراتب ارزش‌هایی که یک حکومت بر اساس آن مستقر شده است، ارزشی دیگر، در جایگاهی بالاتر یا در تضاد با ارزش فی‌نفسه عدالت قرار بگیرد و عدالت قربانی شود. در تراحم احتمالی میان عدالت با دیگر ارزش‌های اجتماعی، آیا همچنان می‌توان از ارزش برین و ارزشمندی برتر عدالت سخن گفت؟ در محل این تراحم که وقوع آن دور از ذهن هم نیست، چه معیاری برای ترجیح و تضمین عدالت اجتماعی وجود خواهد داشت؟ تأکید کتاب «بازاندیشی عدالت اجتماعی» بر آن است که ارزشمندی ذاتی عدالت اولاً منحصر به